

ترانه لری (سیت بیارم – sit byârem)

برای دووات - dowât

یا، عروسی

ادبیات و هنر و سروده های پارسی وبومی ما، بخشی مهم و کهن از پشتوانه های فرهنگی و نیز برگی برای شناسایی قومی و ایرانی ما است و سهم ایرانیان در نمدن و فرهنگ جهانی و میراث پر بار و رنگین بشری است. از آن جا که چامه و چکامه یا شعر و سرود، زبان و قالبی ویژه برای دریافت حال و بیان احساس شادمانه و یا نوای غمبار مویه در آیین سوگواری و یا قصه حماسی بوده است. باید ریشه و پیشینه این سروده ها را از بیان گوسانی «گوسانان» زمان اشکانیان جستجو کرد که تا سده های پس از هجوم تازیان نیز به همان نام ادامه داشت و سپس تازیانه و تعریب شده آن «فهلویات» نامیده شد. گرچه هنوز نمونه هایی از آنان مانند «عاشیق» آذربایجان و «سرو» و گروه نوایان لر و دیگر قوم های ایرانی، به شیوه های گوناگون بیانی و اجرایی، وجود دارد.

در بیشتر سرزمین ها و نیز در کشور و سرزمین ما ایران دریافت و درک آن رنگ وروال روز رادار است که چنین شرایط ساده و عاطفی، در متن های به نثر چو شعر و ترانه نیست. چنان که در برگرداندن چامه ای به نثر و یا نثری را به قالب نظم و شعر چامه در آوردن، سروده ها بیشتر بر زبان ها می ماند تا نثر ها. زیرا ضرباهنگ و موسیقی چامه و سرود و ترانه، بیشتر خاطر نواز و دل نشین است تا نکته خشکیده در واژه های نثر. برای نمونه

از چامه های هزاره ها پیشین نمونه های کمی در دست هست، ولی از سده های پیشین، نمونه های بیشتری، به صورت مدون و یا روایی و سینه به سینه، برجای مانده که اینک در بستر تاریخی خود رونق بخش فضای فرهنگی و هنری ما است. چامه ها و چکامه های زبان پارسی و یا با گویش های بومی در قالب تصویر سازی و تعبیرهای زیبا و ساده چنان شکل گرفته اند، که این گنجینه از میراث سروده ها و سرود ها را، جاودانه ساخته است.

از سال ۱۳۳۹ خورشیدی که کار گردآوری آهنگ ها و ترانه های لری را آغاز کردم، یکی از آنها همین ترانه است که از زمان کودکی در آیین جشن های عروسی در شهر و یا بعضی روستا ها، دیدم و شنیدم. و از آن زمان برای من جالب بود همه زنان و دختران چامه های آن را به خاطر داشتند. اما راویان آغازین و یا سراینده گان نخستین آنها را، نیافتم. چه چامه های آن همه به یک دوره و زمان مربوط نبوده بلکه در هر بیت و چامه، نشانه هایی از جمله از دوره نادر شاهی و یا کریم حانی دیده میشود که به آن چامه ها اشاره خواهد شد. در نتیجه، تران سیت بیارم، یکی از مقام های موسیقایی و یکی از ترانه های کهن و به یاد مانده از سده های پیشین است. که هم فضای ساده و زندگی در گذشته را بیان می کند و هم برای هر کسی بار عاطفی آن پرمعنا و خاطره انگیز است و هم گویای شادی ها و تنگناها و اندازه و معیار ها، نام پوشش های زنانه و سنت و روش ها و کنش های اجتماعی است که در قلب واژه های ریشه ای، از گذشته گان به حای مانده است. در کالبد شکافی

چامه های آیین ترانه، به آنها پرداخته خواهد شد. در لرستان بیشتر زنان و گاه مردان، سروده های آن را می دانند و به دلیل تکرار، در حافظه و ذهن و زبان خود داشته و هنوز هم دارند.

ماهیت آهنگ، در مقام مهور لری و شش ضربی است. که برگشت آهنگ، پاسخ بیت ها و چامه های آن، گاه دوباره خوانی « سر بیت » و تکرار آنست.

جای نت مقام موسیقایی

(سیت بیارم^۱) سی، یعنی برای، (ت) ضمیر مفرد دوم شخص، یعنی برایت، بیارم. چون این جمله در بسیاری از بیت ها آن آمده است و تکرار شده است، از این رو به (سیت بیارم) مشهور و ماندنی شده است. برای مردم لرستان، مانند دیگر مردمان، یکی از نخستین آرزوهای، به خانه بخت فرستادن فرزندان است. به ویژه در روستاها در جهت پیوند با دیگر خانواده ها و زایش و گسترش روابط است و نیز لذت بردن و، در پیوند دو همراه و همسر. در کام بخشی و کام گیری، پیوند زنا شویی است.

مانند این مقام در میان ایل پاپی، با تغییر در کشش های آزاد آن، تکرار می شود که به علت هم مرزی با لرهای بختیاری، و تحت تاثیر همسایگی، در نوای مئسقیایی آن نیز تغییر حاصل شده است و به نام (هی وله - heyvela) مشهور است. در نهاد نیز همین ترانه عروسی را با تغییر کمی نیز خوانده می شود.

زمینه و ترکیب جمله ها و واژه ها، نشان از کهن بودن آن دارد که به دلیل همگانی بودن آرزو های بیان شده در بندهای این ترانه و شادمانه ها و دل سپاری های به انجام آنها بسیاری دیگر از این دست، واژه هایی که نام مکان و یا شخص و رفتار و منش های، که تا این زمان را به نگهداری کند. است

این ترانه، در هر خانواده شهر نشین که دختر و یا پسر جوان دم بخت داشتند، به عنوان یک آرزو، در خلوت زنانه خانوادگی، خوانده می شد. تا کم کم این آرزو ها با پیش آمدن انتخاب همسر، برای فرزندان، گرم تر می شد. چامه و بیت این زمان، گاه آرزو است

در این تک چامه که همیشه سرآغاز ترانه خوانی است، نوید آوردن یک چارک و یا یک چهارم از یک من یا ده سیرگوشت بره یا یک چهارم لاشه یک بره است که به عروس نوید آن داده شده اس که در برابر این ره آورد، خواسته شده است که به دوش داماد، تفنگی با بست های نقره ای، بیاندازند.

واژه تفنگ در این چامه، نشان از زمانی نزدیک به سال هایی است که بعضی از کسانی که دولت مند بودند تفنگ سر پرهم داشته اند. البته تفنگی که هر بار از لوله آن باروت و ساچمه می ریختند. اما در یک چهارم از یک من گوشت، نشان از نوعی تهیدستی است یا؟! باید دانست که پیوتگی موضوعی در این چامه ها نیست. ولی محتوای آن ها نیز از هر دری و موضوعی است. در این چامه

ها نباید به دنبال پیوستگ موضوعی و معنایی بود. اما نام و نشان هایی را بیان می کنند که در خور دقت و توجه می باشد.

هرچامه و یا بیت ، خود دیدگاهی است در محدوده آرمان ها و آرزو هایی کسانی که خواسته اند فرزند خود به خانه بخت بفرستند. آن که دارا و صاحب ثروت است، می خواهد به خاطر ازدواج فرزند حمام و گرمابه بسازد که به یاد بود کار خوبی انجام دهد و به یاد بگذارند. مانند حمام « آقا زکی که با طلا و نقره زینت داده شده است و یا حمام « آقا فتا » که برای موی زیبا و چهره چون قرص ماه عروس ساخته شود.

هنوز هم در گفتگوه این زمان در لرستان از این لفظ بهره می گیرند مانند « آحسن ، آمیرزا و .. » ، به جای « آقا » « آ » به کار می برند. حمام به نام آزکی و آفتا ، نیز چنین بود. یا در چامه ای دیگر از قاطر های « هیله هیله » یا اسبانی به رنگ « هیل » یا قهوه ای روشن ، گفته شده که در کهسار به چریدن مشغولند، بارشان مخمل سبز است که برای مادر عروس می برند.

نشانی از ثروت و مال داماد می کند آن هم بار مخمل سبز رنگ، که از دیر زمان رنگ ایرانیان و ورنگی برای لباس زتات میان سال بوده است.

یا خروس خانه پدر داماد ، که پی در پی میخواند و خبر از روز وصل می دهد ، باید نوکش را طلا گرفت و هر دو بالش را از زعفران. به هر حال بیان شادایانه ها و شادمانی این گروه از مردم است.

اما گروهی دیگر در حال و هوای آرمانی و در محدوده آن چه دارد و می خواهد برای فرزندش نوید باشد ، نه حمام ساختن است نه مخمل بار کردن. او نوید آوردن یک چارک گوشت بره می کند که شاید یک چهارم لاشه بره و یا اگر از یک من باشد مقدار آن ده سیراست همراه با تفنگی بست نقره ای <

سیت بیارم ، سیت بیارم ، چارکی (۲) گوشت بره

بونیتو و اشونه دوما تفنگ بس نقره

Sit bëyârem Sit bëyârem ç ârakë gušte Bera

Bonëto vâ şone domâ tefanky bas noqerra

برایت بیارم ، برایت بیارم ، یک چارک از گوشت بره ر

بیدازید به شانه داماد تفنگ بست نقره ای را

۲ ای برار جو ، ای حورجو ، سرمنو قربون تو

ای قدر خدا نکشم سی حنا ونونه تو

Ey xovar jon ey berâr jon sare mieno qorbone tō

le qedar xodâ nakošam si hana vanone tō

ای برادر جان و ای خواهر جان، سر من قربانی شما

اینقدر خدا نکشد مرا تا زمان و برای حنا بندانتان

روش انتخاب همسر برای پسران

تا دهه های پیشین ، انتخاب همسر برای فرزندان، بیشتر جزو وظیفه پدران و یا مادران بود. برای این کار روش های سنتی و منش های خانوادگی برای ، شناخت و مرتبه ظاهر اجتماعی، ثروت و شغل و شهرت ، خوش نامی ، گسترش ارتباط فامیل سببی ، بخشی از این شرایط بود. از هنگام شناسایی تا بامداد روز « دووات یا عروسی » چنین روشی به کار گرفته می شد.

۱ - نخست ، کار شناسایی دختر. :، برای این کار، با پرس و جو های فامیلی، دختری را از خانواده ای شناسایی می کردند. در این زمان پیغام و پاسخ های پنهانی به وسیله زنی که بند انداز و آرایشگر خانواده های بود و به نام (رافه) نیز شهرت داشت ، رد و بدل می شد.

۲ - «سرنجه گرته - serenja gerete» بود و پس از توافق های زنان یعنی مادر عروس و داماد آینده که نماد نمایندگی را داشتند ، چند کلانترزن از سوی خانواده شوهر آینده به خانه پدر « بیبی - Beyi » یا عروس برای دیدن خانواده و گپ زدن های دیگری رفتند نزدیک دیدن قیافه و سلامت جسمی و نداشتن نقص عضو، دختر مورد نظر را می دیدند. از جمله گاه در وقت پذیرایی و آوردن چای و یا قلیان وسیله دختر ، اغلب به بهانه ای نفسش را بو می کردند که دهانش بد بو نباشد . این کار را (سرنجه گرته serenga geret) می گفتند. اگر انتخاب صورت می گرفت ، از روزهای بعد و برای آشنایی بیشتر، دید و بازدید ها تکرار می شدند.

سر انجام خانواده داماد از پدر دختر می خواست می کرد تا بصورت و ریز « آوازیفه » خود را که شامل «شیر بها» و مبلغ پشت عقد گردن بند و دستبند طلا برای عروس و نیاز مندی های دیگری مانند قند، چای ، برنج ، نبات ، روغن ، گوسفند زنده ، حنا و دو یا سه خلعتی به صورت پارچه برای دایی و یا عمو و یا مادر بزرگ به همراه فهرست درخواستی ، برای خانواده داماد ، فرستاده می شد.

گاهی همه آن در خواست ، پذیرفته می شد و یا آن را کم و یا زیاد می کردند و به امضا می رسیده ، جرا می شد. و این کار نامزدی در شهر، « دسگیرونی» را در بخش چگنی ، « پاکیره » می گویند.

۳ - شب دست بوسان

این آیین پس از انتخاب و توافق دو خانواده ، به احترام و سپاس، یک شب با آگاهی قبلی، چند تن از کلان مردان و زنان فامیل داماد، به خانه پدر عروس می رفتند و با خود شیزینی می بردند. پس از نوشیدن چای، بزرگ مردی از خاندان داماد، خطاب به پدر دختر، از این پیوند با خوشحالی یاد می کرد و اجازه می خواست تا برادر داماد و یا یکی از نزدیک ترین فرد به آنها، به نام قدرشناسی و بیان شادمانی، دست پدر و یا پدر بزرگ عروس که در مجلس بودند، ببوسد. و این کار تاکیدی از رضایت و شادی بر پیمان و پیوند این دو دودمان بود. زنان نیز در اطاقی دیگر به « کل زدن – kel zaye » و ترانه سرایی می پرداختند. « کل ، صدایی است آوا و صدا را با چرخش زبان در دهان، سر می دهند که نشانه شادمانی اس. این چامه نخستین چامه ها و بیت ها بود که خوانده می شد.

ایمشو ویش چارده شوویشه ، ها ز نیم چو و دهل

شو چراغه ، روز چراغه ، میوریم خرمن گل

Imšow viš čârda šowiša hâ zeniem ču ve dohel

šOw čerâqa ruz čerâqa mie varie xarmene gol

امشب ، چهارده شب است، داریم چوب بر دهل می ز نیم

شب چراغان است و روز چراغان است، می بریم خرمن گل

کل زنون ای کل زنونى ، کلتونه بلن زنیئ

هر کمتو خوور دومايت، کلتونه د دل زنیئ

Kel zenoney kezenoney keletone bolen zeniet

Har komto xovare domâ keletone de del zeniet

کل زن ها، ای کل زنها ، کلتان را بلند بزنیئ

هر کدام از شما خواهر که خواهر دامادید، کلتان را در دل بزنیئ

کله شیر ، بخو بخونه ، زیواره تا روز بخو

نوکشه طلا بییرم هر دوبالش زعفرو

Kelašier baxo baxona zievâra tâ ruz baxo

Nökeše telâ beyirem har dö bâleş zafero

خروس « کله شیر » بخوان بخوانی دارد، از پیش از شب « زیوازه » تا روز می خواند
نوکش را طلا بگیرم و هر دو بالش را از زعفران

۴ - « دس گیرونی - dasgironi » یا نامزدی ،په خانواده های دوسوآغاز می شد و اغلب، برای
این کار نشانه ای برای « بیی » یا عروس فرستاده می شد که چند قواره پارچه و یا انگشتری ویا
گوشوار طلا بود. پس از آن هم هر بار که مادر داماد به دیدار خانواده عروس می زفت، باید با خود
هدیه هایی برای عروس آینده خود می برد.

۵ - فرستادن و تحویل « آوو ازیفه - ow azifa »

پیش از انجام آیین عقد و صیغه جاری کردن ، برابر ریز و فهرستی از برنج و روغن و نبات و حنا و
گوسفند قند و چاهی و شیرینی ، که پیش از آن توافق شده بود، در طبق های چیده می شد و به وسیله
افراد طبق کش، در یک بعد از ظهر به خانه عروس فرستاده می شد و چند تن از زن و مرد، همراه
بودند تا به خانواده عروس ، تحویل دهند.
. از آن به بعد زنان فامیل در دو خانواده ، ترانه سیت بیارم را نواگری می کردند. در این ترانه، گاه
سپاس از خداوند اس که در پیوند با دختر عمو :

هرچه دارم، هرچه نارم ، ای خدا دش وه ایما

تاته زاکی خم بیتره ، د غریو کی بی وفا

Har čie dârem har čie nârem ii xodâ daš ve iemâ

âMUZâkEY X Om bietera de qariv key bie vafâ

هرچه دارم و هرچه ندارم، این خدا دادش به ما

دختر عمو ی خودم بهتر است از غریبه بی وفا

سپس وعده و وعید ها و مزده به عروس برای آینده ای بهتر در خانه داماد از آوردن باری از گل و
یا باری از حنا و یا ساختن حمام بهتر از حمام «آزکی » یا آقا زکی یا «آقا فتا » که شاد نامی از

نامداران بومی لر بوده که حمامی برای مردم ساخته بودند . این را کاری نیک دانسته و برزبان
نواگران پیشین ، رفته وبر جای مانده است.تا دهه های پیش، حمام های شهر خرم آباد به نام
سازندگان آنها مشهور بود. مانند ،حمام باشی و حمام حاج اسد الله و حمام والی و مانند آن. این شیوه
حمام سازی کاری نیک به حساب می آمدودر هر شهریانجام می شد.

یی حمومی سیت بسازم ،چی حموم آزکی
دورش طلا بییم مینشه نقره پتی

Yei Hamomie sit basâzem či hamome âzaki
döReše Telâ bievirem mieneše noqrey pati

یک حمام برایت بسازم مانند حمام آقا زکی
دورش را طلا بگیرم و داخلش را از نقره تنها

یی حمومی سیت بسازم چی حموم کی آفتا
تا بشوره زلف مشککی ،تا درآیه قرص ماه

Yei hamomei sit basâzem či hamom key â Fatâ
Tâ bašura zelfe meški tâ derâya qors mâh

یک حمامی برایت بسازم مانند حمام آقا فتا
تا بشوید زلف مشکین ،تا درآید» از حمام « قرص ماه

سیت بیارم سیت بیارم ، باری گل باری حنا
گلایا سی سر جاشن ، حنایا سی دس و پا

Sit beyârem Sit beyârem bârie gol bârie Hanâ
Goleyâ si sare jâtan Hanâyâ si das o pâ

برایت بیاورم برایت بیاورم ، باری گل و باری حنا
گل ها برای بستر و حنا ها برای دست و پا

روز عقد کنان وخواندن صیغه عقد

پس از فرستادن « او از یفه » ،مجلس عقد کنان به دعوت پدر عروس در منزل او برگزار می شد. در روزگار گذشته ،معمول بود که برای انجام جاری کردن صیغه عقد ،پدران عروس و داماد با چند تن از نزدیکان ، به خانه یکی از روحانیان شهر می رفتند و به وکالت از سوی دختر وپسر مراسم وسیله روحانی پیت می شد. عقدنامه ای دریافت می کردند. برای طبقه بالای جامعه عقدنامه های ویژه تهیه می شد . در این عقدنامه ،هم مبلغ مهریه وهم فهرستی از جهیزیه عروس در حاشیه آن نوشته می شد.

از زمانی که دیگر گونی های اجتماعی داده شد، این کار ها به مراجع قانونی سپرده شده برای کسانی که امکان مالی داشتند، از دویا چند روحانی شهر و افراد سر شناس هر دو فامیل ونیز یکی از سر دفتران رسمی شهر برای خوردن ناهار وپس از آن جاری کردن عقد ، دعوت می شد. و به گفته پیشینیان ، مهرش می کردند.

بیا تا ریمو ،مهرش کنیم ،از پدرش راضیه

کدخدا بووه ای دختر ،ملا میرزا قاضیه

Beyâ tâ reymo mahreš keniamo ark e bowaš râziya

Kad xoda bowa I doxjer Molâ Mirzâ qâziya

بیا تا برویم مهر « به فتح م » و عقدش کنیم ، اگر پدرش راضی است

کدخدا ، پدر این دختر ، ملا میرزا ،قاضی است

۵ - « رخت برو » یا رخت بران، پس از آن انتخاب و موافقت کامل دو خانواده ،خرید پارچه برای لباس عروس بود به دعوت مادر داماد، عروس ومادرش ودوتا سه نفر از بانوان خانواده به بازار رفته وپارچه های گوناگونی انتخاب و خریداری می کردند.روز پی از آن آیین « رخت برو » یا رخت بران که به همراه یک درزی یا خیاط، که ازپیش از آن لباس های زنان خانواده عروس را می دوخت ، به خانه عروس دعوت می شد وبا حضور ر مادر و خواهر وچند تن اب بستگان خامواده داماد،درزی پارچه ها را اندازه گرفته می برید و برای دوختن، با خود می برد.اغلب یکی از چامه های ترانه ،این بود.

دغتری دو مه له هاری، اشه بانو نومشه

جومه کش مخمل گلدار ،مرواری دنونشه

Doxterie du mahla hari aša bânû nomešâ

Jomakaš maxmale gol dâr Morvâri Denoneša

دختری در آن محله پایین، آشه بانو نامش است
پیراهنش مخمل گل دار است و مروارید دندان هایش .

سیت بیارم ،سیت بیارم «کلنج ی» ۱ دو ارو وو

خت بوورش ،خت بوووزش ، رو ده کل نو جو

Sit beyârem Sit beyârem Kolenjey du Arövo

Xot bövereš xot bövuzeš rö de kele nö jevo

برایت بیارم ،برایت بیارم جلیقه ای مخملی از عربان
خودت آن را بدوز و خودت بپوش و به بستر داماد نو جوان برو

از این زمان در هر دو خانواده ، زنان و دختران ترانه شادمانه « سیت بیارم » را در یک گروه و یا در دو گروه ، به صورت پیام و خطاب به « بی- beyi » یا « زوما یا داماد » و یا به پدر یا مادر آنان سر می دهند مهمتر آنکه در این تک چامه ها ، واژه هایی است که نام چیزی یا جایی و یا مکانی است که از یاد مردم ، رفته اند. از جمله « گره » نوعی واحد وزن یغنی یک چهارم من و یادر مقیاس سطح یک چهارم ذرع بوده است. یا « یا پول نادری » که منظور سکه نادر شاهی است. در این چامه ، چهل گره گندم فروخته و یا آن را با پول نادری عوض کرده است برا خرج عروسی سبزه و شیرین چادری

چل گره گندم فروختم ، دم و پیل نادری

همیشه خرج تو کردم ، سوز شیرین چادری

E] gerie gannem feroxtem dam ve pi] Nâderi

Hamaše xarje to kerdem söze širin çâderi

چهل گره گندم فروختم ، دادمش به پول نادرشاهی

همه اش را خرج تو کردم ، سبزه شیرین چادری

لباس زنان و مردان

به لباس داماد و چاک پیراهن نیز نیاز به توضیح دارد/در آن زمان که چرخ خیاطی هنوز به این دیار نرسیده بود، پیراهن و شلوار و به طور کلی لباس زنان یا مردان، به وسیله دوزندگان زن برای زنان و مرد برای مردان، بریده و دوخته می شد. من خود در سال های کودکی و نو جوانی دوزندگان زن را دیدم. که در کار خود، دقت و توجه داشتند. یک با بریده های پارچه را به هم می دوختند و یک بار هم دوخته ها را، سردوزی می کردند. این کار به دو دلیل بود. هم برای دوام دوخت و هم آن که شپش نتواند در لایه های هایه های آن، تخم گذاری کند.

لباس زنانه، در شهر و روستاها لرستان، از نظر نوع پارچه و گرانی و ارزانی قیمت، اغلب تفاوت داشتند. از شکل و حالت، یک شکل بودند. پیراهن زنان، هم از جلو و هم از پشت، یقه و دکمه داشتند. از آن نظر دویقه می گفتند. زیرا اگر رویه جلو، چرکین و کثیف می شد، تا زمانی که دست رسی به مواد شوینده پیدا کنند، آن را پشت و رو کرده می پوشیدند.

(برای آگاهی بیشتر در باره لباس، به جلد نخست آثار باستانی لرستان، تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان، چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ص ۱۸۸ تا ۱۹۳، مراجعه شود)

بخش دوم

++++

«سیر-sir» ، یا (دووات- Dowat)

در جامعه و فرهنگ روستا

واژه «سیر-sir» ، یا (دووات- Dowat) به معنای همان واژه عروسی در شهر است. اما ساده و دور از چنان آیین و تشریفات شهری است که به آن اشاره شد ولی باهدف هایی برای گسترش پیوندها در شبکه خانوادگی و قومی و قبیله ای و برای پاره ای از امور و امنیت خانواده و یاقوم و قبیله بود. در این بررسی و پژوهش که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در حوزه فرهنگی طایفه مرا یامراد از ایل بیرانوند در دهستان «ریمله» انجام شد، از آگاهی های شاد روان حاج دارامرادی یکی از بزرگان طایفه و ایل بهره گرفتیم.

محققان زیست شناس و دانش پژوهان، خوب به این نکته آگاهاند و می دانند که در نظام آفرینش این کامیابی و کام بخشی، همان رمز و رغبت نهانی و نهایی در پیدایی هستی و ارکان آن است. آیین عروسی و مقدمات آن، رقص و پایکوبی و شادی همگانی در جشن و سرور، همه برای اعلام کامیابی و کامگیری دو موجود جوان است که می روند تا با لذت بردن و لذت بخشیدن، تدام هستی و زندگی را اعلام دارند. بخشی از غزلها و افسانهها و قصه های عاشقانه ای جهان، به هر زبان و بیانی که هست، حدیث همین نوید است و یا شکوهی دوری و بی نوایی از آن. غرش و غوغای جانوران برای ارضای غریزه، یا حرکات گلها و گیاهان و دیگر موجودات در زمانی مقرر از سال و به حکم آفریننده ای توانا، یا گذراندن ساعات و روزهایی برای ایجاد جاذبهها، و یا جنگ و جدال رقیبانه ی جانوران به اصطلاح وحشی، یا پرندگانی که بال و پر خود را رنگارنگ می کنند و یا پرواز شادمانه ای زنبوران عسل ساز و پروانهها در لحظه ی وصل و وصال، همه ادامه ی هستی را نوید می دهد. راستی که به قول حافظ: ((کارفرمای جهان می کند این، من چه کنم؟)) تردید نیست که کاری چنین مقدس اگر از مرز حیثیت انسانی بیرون آید، ممکن است هستی برانداز باشد نه هستی ساز.

زناشویی در روستاها

جامعه‌ی روستایی چه کوچ نشین و چه اسکان یافته، از دو طبقه شکل گرفته است. یکی طبقه ای که در طول تاریخ مسئول پاسداری از نظام دودمانی و قبیله‌اش بوده و زمین و آب و ثروت و حشم هم دارد و ریاست نیز در خانواده‌اش موروثی است. دیگری طبقه‌ی رعیت یا کارگزاران، که آن‌ها را ((قیتول Qeytōl)) می‌گویند. آنان آب و زمینی که دارند، اندک است. این آیین‌ها بیشتر در میان قبایل ادامه داشته و دارد زیرا آن‌ها خود را از مقررات شهری به دور نگاه داشته اند.

پیمان بستن و هدف از آن

ازدواج و انتخاب همسر به چند منظور در میان قبیله‌ها و طایفه‌ها معمول است از آن جمله نگاه داشتن "تزگاه Tazgah"، همچنین پیوند اتحاد با خانواده‌ی دیگر در جهت گسترش نفوذ خانوادگی و نیز داشتن فرزندان زیاد به ویژه پسر که در امور و اداره‌ی زندگی یار و مددکار پدر باشند. به همین دلیل است که یک مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد.

در خانواده ای که چند همسر در زیر یک سقف زندگی می‌کنند، معمولاً اختیار اداره‌ی امور داخلی خانه به زنی سپرده می‌شود که از خانواده‌ی مهم‌تر و از تباری همتای تبار شوهرش باشد، یا به نخستین زن که عروس شده است.

یکی از علل چند همسری مردان آن است که اگر مردی از ایل و طایفه ای بمیرد، یک سال پس از درگذشت آن مرد، زن می‌تواند دوباره ازدواج کند. اما نخست حرمت قوانین ایل باید رعایت شود. یعنی از نظر حرمت خانواده، آن زن نباید با مرد غریبه‌ای که هم‌شان و مقام شهر متوفای او نیست، ازدواج کند. یا باید یکی از مردان خانواده مانند برادر یا برادر زاده، با بیوه‌ی شوهر مرده ازدواج کند. اگر زن راضی به ازدواج با یکی از بستگان شوهر مرده‌اش شود (که این امر اتفاق نمی‌افتد)، حق ندارد تا پایان عمر با مرد دیگری ازدواج کند. در این ازدواج‌ها موضوع سن و سال و بزرگ و کوچک‌تر بودن زن یا مرد مطرح نیست.

قانون ایل مقرر می‌دارد که دختری که به خانه‌ی شوهر رفت، نباید به هیچ نحو و بهانه‌ای از آن خانه بیرون آید و تقاضای طلاق و جدایی کند، مگر آنکه ناتوانی جنسی مشکل ایجاد کرده باشد. گاه در عرف ایل به هنگام تولد دختری را برای پسری ناف می‌بریدند که در اصطلاح می‌گفتند: ((فلان نافه بریا فلانی)).

انواع ازدواج

الف) ازدواج معمولی

بین دو خانواده از یک قبیله و یا دو ایل پیوند ازدواج برای دختر و پسری درخواست می‌شود. اگر خانواده‌ی دختر اعلام موافقت کرد، درخواست‌هایش را اعلام می‌دارد که باید مثلاً چه مبلغ پول نقد و چند راس گاو و گوسفند و استر و اسب همراه چند قبضه سلاح به عنوان شیربها، و

تعدادی خلعت برای بستگان نزدیک عروس بدهند. پس از موافقت خانواده داماد، برای اجرای صیغه عقد اقدام می‌شود. پس از آن، کابین (مهر) عروس هم یا نقدی پرداخت و یا تعیین و تعهد می‌شود. سپس گروهی زن و مرد با تشریفات ویژه برای آوردن عروس می‌روند و او را به خانه‌ی شوهر می‌آورند. از آن روز عروسی را جشن می‌گیرند که تا هفت روز یا هشت روز پی در پی ادامه می‌یابد. هر روز عده‌ای از بستگان دو خانواده یک یا دو وعده در مراسم شرکت می‌کنند. هر بار، همه‌ی مدعوین هرچند نفر که باشند، در یک سطح و با یک نوع غذا پذیرایی می‌شوند. پس از در خوردن غذا، شستن دست مهمانان انجام نمی‌شود، چون معتقدند برای عروس و داماد شگون ندارد. پس از برچیدن سفره‌ی غذا، به هر یک از مهمانان دستمالی ابریشمی که در آن مقداری شیرینی به نسبت مساوی پیچیده شده است، می‌دهند. هر مهمان در مقابل، مبلغی پول به عروس و داماد می‌دهد که پس شمارش مبلغ آن برای آگاهی همگان با صدای بلند اعلام می‌شود. سپس نوای سرنا و دهل که در تمام مدت روز و تا پاسی از شب به گوش می‌رسد، مهمانان را به رقص‌های بومی دعوت می‌کند.

در گذشته رسم چنین بود که پیر و جوان به احترام خانواده‌های دو طرف به تناسب آهنگ و توانایی خود در گروه رقصندگان، چند دوری پایکوبی می‌کردند تا نوبت به گروه دیگر برسد. سرانجام و در پایان چند شبانه روز پذیرایی، از پول‌هایی که مردم کمک می‌کردند، پس از کسر هزینه‌ها، مبلغی برای خانواده‌ی داماد باقی می‌ماند. اگر این کمک و همراهی نمی‌شد، هرگز کسی قادر به برپایی جشن عروسی نبود.

((دت اردت det ar det))

((دت)) به کسر اول و سکون دوم، به معنای دختر است. گاهی دو خانواده‌ی همشان و هم مقام از دو طایفه، دختران خود را به همسری و ازدواج همدیگر، بدون دریافت پول و مال و منال. ممکن بود این کار برای پایان دادن به دشمنی‌ها و کدورت‌ها باش، و یا برای فصلی تازه در گسترش حلقه‌ی اتحاد خانواده‌ها که آن را ((دت)) آر دت)) یا ((دختر به دختر)) می‌گویند. سایر کارهای برپایی جشن و نحوه‌ی برگزاری آن نیز با توافق دو خانواده انجام می‌گیرد.

((ازدواج خون بهایی یا خون بس xi bas))

خون بس، یکی از روشهای کهن در لرستان است که برای جلوگیری از خون ریزیهای انتقام جویانه و تداوم دشمنی‌های قومی به کار گرفته می‌شود. تفصیل آن چنین است^۳:

اگر در نزاع و جنگ بین دو طایفه یا دو دودمان کسی به قتل می‌رسید و قاتل مشخص و شناخته شده بود، پس از برقراری آرامش، پیران وریش سفیدان بی طرف، از هر دوسو، پا در میانی می‌کردند. برای آنکه دشمنی از میان برداشته شود، در شورای ریش سفیدان مبلغ خون بها تعیین می‌شد. سپس برای دوام دوستی و صلح، از خانواده‌ی قاتل، دختری را به عقد نزدیک‌ترین مرد خانواده‌ی مقتول، یعنی پسر یا برادر او، در می‌آوردند. خود این دختر و ازدواج اش جزو خون بها محسوب می‌شد. از این روست که گاه بعضی از زنان در مشاجره‌های خانوادگی به شوهر یا افراد خانواده او می‌گویند: ((مگر عوض خون مرا گرفته‌اید؟)) بقیه موارد و بندهای شرایط پذیرش صبح از سوی خانواده مقتول چنین بودند:

^۳. برخی از این مطالب پیش از این در مقدمه‌ی کتاب فرهنگ لکی آورده شده است.

۱) دادن ((اوازیفه Owāzīfa)) ، یعنی تامین و پرداخت تمام هزینه‌های برپایی مجالس مقدماتی صلح به خندان مقتول. تذکر این نکته ضرور است که واژه‌ی ((اوازیفه)) در زبان لری خرم آبادی به معنای تمام جنس و مواد غذایی است که برای مقدمات و برپایی جشن عروسی لازم است و خانواده‌ی داماد باید برای خانواده‌ی عروس بفرستد.

۲) ((خارت حسو Xārat Hasow)) یا ((غارت حساب))، یعنی پرداخت تمام زیان‌هایی که بر اثر کشته شدن شخص برای خانواده‌اش پیش آمده و یا به وسیله‌ی خانواده‌ی قاتل به غارت رفته است.

۳ برپا کردن آیین ((کاردوکتل))^۴ پس از پرداخت خون بها و هزینه‌ها و خسارت‌ها و جاری ساختن صیغه عقد از دواج دختری به نام پسر یا برادر مقتول، اسبی را سیاه پوش می‌کردند که بر آن کاردی آویزان بود. در پی آن، بازوی قاتل به وسیله‌ی پارچه‌ای گران قیمت به بازوی پیرترین فرد قوم که در تدارک مراسم و مقدمات آن شرکت می‌داشت، بسته می‌شد و آنگاه به سوی منزل مقتول می‌رفتند. معنای این حرکت آن بود که یا قاتل را با ایت کارد به خون مقتول بکشید و یا به پیر همراه ببخشید. آنگاه یکی از نزدیکان مقتول کارد را از روی زین اسب بر می‌داشت و به پیر قوم می‌داد و سپس پارچه‌ی را که عنوان ((کفن)) هم داشت، از بازوی آنان باز می‌کرد. آنگاه آن دو تمامی همراهان شرکت کننده در آیین را به خانه دعوت می‌کرد. پس از لحظه‌ای یا مدتی نشستن، دختر را به شوهرش می‌سپردند و پسر قوم و قاتل و همراهان به میان طایفه و خانواده‌ی خود باز می‌گشتند.

نام دیگر این آیین ((کارد و کفن)) است. از آن پس خانواده مقتول دیگر کینه‌ای از قاتل و خانواده‌اش به دل نمی‌گرفتند. به ویژه با گذشت زمان و پیدا شدن فرزندان از زن خون بهایی، که روابط دوستانه‌ی میان دو طرف را بیشتر تقویت می‌کرد. کسی که پارچه‌ی را از بازوی پیر و قاتل می‌گشود، صاحب آن می‌شد. سیاه را هم از اسب بر می‌گرفتند. بسیار کم اتفاق افتاده است که زن خون بهایی بد رفتاری شده باشد، چون در عرف ایل و طایفه این کار پسندیده نیست. آیین مذکور هم معتبر است و اجرا می‌شود. گاهی یک نسخه قرآن نیز همراهان می‌بردند که قاتل را به قرآن ببخشایند.

((مَتیّه و متیّه زا Matya-o-Matyazā))

مَتیّه، به فتح اول و سوم، توصیف نوعی ازدواج است. در میان ایل بیرانوند، اگر کسی از طبقه‌ی خان یا خان زاده با دختری از طبقه‌ی رعیت و زیردست ازدواج می‌کرد، این ازدواج را ((مَتیّه)) می‌نامیدند و فرزندان این زن را ((مَتیّه زا)) می‌گفتند. برابر عرف و قانون ایل، این فرزندان از پدر ارث نمی‌بردند. در جاهای دیگر مثلاً دلفان، این نوع فرزندان با چنین وصف و شرایط به ((قمه زا Qomazā)) مشهورند، اما از نام پدر و افتخارات خانوادگی بی بهره نیستند و گاه بر روی زمین واگذار شده از سوی وی، در زمان حیاتش و یا پس از او، می‌توانند باقی بمانند. خانواده‌ی ه‌هایی که در گرد او هستند نیز چنین نامیده می‌شوند.

^۴ اسب سیاه پوش شده‌ای که بر آن لباس و سلاح متوفا و یا مقتول را در روزهای عزاداری می‌آویزند. صاحب اسب معمولاً باید متوفی یا مقتول باشد. آنگاه گرد آن شیون سر می‌دهند. این مراسم را روزهای تاسوعا و عاشورا نیز در شهر خرم آباد و روستاها به عمل می‌آورند. نام دیگر آن "تلمیت" Talmit است.

((حالو خویه زا hālu xoyazā))

یا خالو و خواهرزاده. این عبارت عنوان یک بند از قانون پیوستگی افراد غربیه به طایفه است. به این معنی که اگر مردی از طایفه و شهر و دیار دیگری به طایفه ای از لکهای بیرانوند وارد می‌شد و به دلخواه برای مدتی و بعد برای همیشه بین آن طایفه می‌ماند، اگر با دختر از آن ایل و تبار ازدواج می‌کرد، فرزندانش به نام خواهرزاده‌ی تبار و طایفه نامیده می‌شدند این نام و هویت به نسلهای دیگر آن خانواده نیز اطلاق می‌شد. چنین آیینی هنوز هم پایدار است.

((اولاد owlād))

اگر در بین فرزندان پسر، دست یکی به خون پدر یا پدربزرگ خانواده‌ی خود آلوده شود، برابر عرف و قانون قبیله، آن شخص از ارث و میراث و القاب پدری و قبیله ای محروم می‌شود و حتی از زمین و آب هم نصیبی نمی‌برد. چنین کسان را ((اولاد)) می‌نامند و هرچند خانواده هم که گرد وی جمع شوند، به همین نام می‌خوانند.

باری، بیشترین آیین جشن و سرور (سیر sör) یا عروسی در خانواده داماد یا «زوما zomā» برگزار می‌شود.

شد. اگر تابستان بود، در فضای باز کولاً kulā یا سایبان های بزرگ از شاخه های درختان جنگل برای پذیرایی از مهمانان در دو بخش زنانه و مردانه برپا می‌کردند. برای دعوت از خویشان و بستگان که در فاصله های دور و نزدیک بودند، کسانی می فرستادند.

از سوی خانواده داماد یا زوما، گروهی از زنان و مردان پیاده و یا اسب سوار همراه پدر و یا خواهر داماد با سبی آرایش شده به نام «تلمیت» ویژه «به بی beyi یا عروس» همرازانندگان سرناودهل، به خانه پدر عروس رفته پس از آیینی کوتاه عروس راتنها یابه پشت پدر داماد، سوار بر «تلمیت Talmit» کرده و اسب دیگری برای «پابه بی pābeyi» یا زنی که ساقدوش عروس و نماینده خانواده عروس برای نظارت در آیین زفاف بود، سوار کرده با اوای یک یا چند گروه خنیا های بومی به سوی خانه داماد برمی گشتند. در راه، سواره ها به قیقاچ اسب و تیراندازی در پیشاپیش عروس میپرداختند. صدای سرناودهل نیز بر هیجان گروه همراه عروس می افزود.

برای زفاف از پیش سایبان و یا محلی برپا و آرایش می‌کردند که آنرا «چیت جا- čitejâ» یا خیمه می گفتند. که تنها مادر یا خواهر داماد و نیز ساقدوش یا پابه بی حق داشتند که برآماده کردن بستر زفاف حضور یابن

پذیرایی و پیکشی دادن ها

آیین سیر یا عروسی و پذیرایی از دو تا چهار روز ادامه دارد. در سراسر روز دعوت شدگان در ساعاتی از پیش و یا بعد از نیمروز و هر زمان برسند پس از خوردن چای و آبی برایشان سفره پهن کرده و گوشت پخته گوسفند پذیرایی می شدند. سپس دو نفر واردمجلس شده و کمکها و هدیه های مدعوین را با ثبت نام هرکس و مبلغ اهدایی، بههر یک دستمالی ابریشمی با مقداری شیرینی داده می شد. در هر روز با حضور دعوتشدگان بی توجه معمول و مقرر غذا خوردن، سفره پهن میگردید. در تمام این مدت آشپزها به پختن پلو و گوشت، مشغول بودند.

در این زمان یک یا چند گروه از خنیاگران با سرناودهل که اغلب بعضی همراه دعوت شدگان از جاهای دیگری آمده بودند، با هم نوازی نواهای رقصهای بومی لری در چهار مایه «سنگین سما

-برای سالمندان و دوپا و سه پا برای میانسالان و شانه شکی که رقصی با ضرباهنگی تند بود، مدعوین و دیگران را برایش شرکت در رقصی مورد علاقه و توان آنها دعوت می کردند. شرکت در رقصها در دسته های زنمرد، نوعی احترام به خانواده عروس و داماد بود.